

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم استاد راجع به فرق بین اخبار و انشاء هر دو را ابراز می دانند لکن یکی ابراز قصد حکایت از خارج است و یکی هم ابراز اعتبار نفسانی است. بنا شد اجمالاً عبارت ایشان خوانده بشود.

بعد ایشان چون دیروز این عبارت را ناقص خواندیم ایشان این مطلب را عرض کردم که از مرحوم استادشان هم آوردند که نمی شود انشاء برای ایجاد باشد چون اگر مراد ایجاد تکوینی باشد که لفظ جزء اسباب علل ایجاد تکوینی است و این ارادوا به الایجاد الاعتباری. مراد اگر ایجاد اعتباری، مرادشان ایجاد در وعای اعتبار است، در وعای اعتبار، در افق اعتبار، در صقع اعتبار ایجاد کرده باشد که ایجاد الوجوب و الحرمة أو الملكية و الزوجية و غیر ذلک، مثل این ها مثلاً، حالا تعبیر به ایجاد کردند.

فیرده أنه یکفی فی ذلک نفس الاعتبار النفسانی

همان اعتبار کافی است.

من دون حاجة إلى اللفظ و التکلم به

این مطلبی را که ایشان گرفتند یرده این همان خودش اصل کلام است یعنی ایشان مدعا را در دلیل گرفتند، مصادره مطلوب. بحث سر

همین است که آیا اعتبار نفسانی کافی هست یا اعتبار نفسانی خطور است و هیچ ارزشی ندارد. هیچی بر آن بار نمی شود

ضرورة ان اللفظ فی الجملة الإنشائية لا یكون علة لإيجاد الأمر الاعتباری

این ضرورت از کجاست؟ این خود بحث است، هی تکرار می کنند، تکرار خود بحث است که لفظ ایجاد نمی کند در وعای اعتبار.

و لا واقعا فی سلسلة علتہ

در سلسله علتش واقع نیست. عرض کردیم هر امری طبع خودش است، اصولاً امور اعتباری به خود تنزیل است، خود به اعتبار است.

اصلاً طبیعت امر اعتباری است و واقعی که برایش تصور می شود این است.

یکی از حضار: ایشان هم همین را نوشتند، گفتند در هر عالمی باید یک سنخیت علت و معلولی باید باشد. لفظ یک امر وجودی است،

نمی شود علت باشد

آیت الله مددی: چرا نمی شود؟ هست دیگه الان، وقتی که هست چه کنیم؟ شما در اعتبارات ادبی بگیرید تا وقتی لفظ نباشد اعتباری نیست.

یکی از حضار: وقتی سنخیت را قبول کردیم این تناسب ندارد.

آیت الله مددی: عرض کردیم اولاً بحث سنخیت مطرح است. عرض شد به این که چون امر اعتباری است یعنی یک امری است که

واقعیت ندارد. شما آن را ایجاد می کنید. آن بحثش این است که چنین امر اعتباری به مجرد این که شما در افق نفس اعتبار بکنید محقق

نمی شود. نه اعتبار ادبی محقق می شود و نه اعتبار قانونی. شما در افق نفستان بگویید زید هزار تا شیر است نه یک شیر، هیچ اثری

نمی کند. اعتبارات ادبی برای ایجاد یک حالت نفسانی در طرف مقابل است. حالتی ایجاد نمی کند. تا شما ابراز نکنید حالتی نیست. لذا

هم ایشان قبول می کند. می گوید اللفظ مبرز له فی الخارج لا أنه موجد له، تمام کلام سر همین است، ایشان می تکرار می کنند. تمام

کلام سر همین است که آیا لفظ مبرز است یا لفظ موجد است. طبیعت لفظ ابراز است، این هست چون کلام است دیگه. کلام خودش

است. فرقی بین اخبار و انشاء نمی کند. آنی که است این است که اصولاً در اخبار شما یک واقعی هست این لفظ را که می گویند یا

مطابق واقع است یا نیست این می شود اخبار. در انشاء همان لفظ را بکار می برید چون واقعی نیست شما در اخبار هم ماده را در نظر

می گیرید هم هیئت را، مثلاً می گویند دیروز کتابم را فروختم، بعت کتابی امس، بعت کتابی هم ماده اش را در نظر گرفتید که بیع باشد

و هم هیئتش را در نظر گرفتید که به عنوان حدث به خودتان نسبت می دهید. اما وقتی در انشاء آمد ماده را در نظر می گیرید هیئت را

دیگه در نظر نمی گیرید. بحث سر این است. وقتی گفت بعتک کتابی ماده که بیع است در نظر می گیرد اما آن هیئت را در نظر نمی

گیرد. آنچه که الان در این جا هست ایجاد بیع در وعای اعتبار است و لذا هم عرض کردیم که مثلاً در بیع تملیک است نه ملکیت که ایشان نوشته است. تملیک هم به نظر این حقیر سراپا تقصیر تملیک به ازای تملک است. این تملیک، التملیک الانشائی، مثلاً انشاء تملیک عین بعوض عرض کردیم این پیش ما شبهه دارد، انشاء تملیک عین بعوض نیست، انشاء می کند تملیک عین را به جای تملک آن. دو تا تملیک و دو تا تملک. اصلاً تملیک به ازای آن است و لذا آمدند روی جهاتی فرق بین موجب و قابل گذاشتند و إلا نکته اش یکی است فرق نمی کند. یکی را گفتند کار تو تملیک به ازای تملک است و یکی دیگر را گفتند کار تو تملک به ازای تملیک است! هر دو تملیک به ازای تملک است. یکی آنچه را که انشاء می کند، ایجاد می کند مصب کلامش است. تملیک به ازای تملک است، تملیک انشائی به ازای تملک انشائی است. آن هم انشاء می کند تملک را به ازای تملیک یعنی کتاب را قبول می کند به ازای پول. این اللفظ

یکی از حضار: چرا در انشاء هیئت لحاظ نمی شود؟

آیت الله مددی: چون می خواهد ایجاد بکند، نسبت نمی خواهد.

ببینید شما به وجدانتان که مراجعه بکنید در اخبار هیئت و ماده ملاحظه می شود لذا هم هیئت یک معنا دارد و ماده هم یک معنا دارد. بحثی که هست در انشاء دیگر هیئت ملاحظه نمی شود، آن چه که ملاحظه می شود ماده است. این ماده را ایجاد می کند، لذا ایجاد این ماده دیگر محدود به آن مسائل زمان و این حرف ها نمی شود لذا معروف است بین خودشان که در باب انشاء تعلیق بر نمی دارد. نکته اش همین است دیگر، مثلاً من این کتاب را فردا به شما فروختم. آقایان به حسب تصورات مدرسه می گویند چه اشکال دارد انشاء است، انشاء هم خفیف المونه است. آنها می گویند انشاء این نیست. فردا به تو فروختم انشاء نمی شود. اصولاً چون در انشاء من دیروز توضیحاتش را عرض کردم چون در انشاء ایجاد اخذ شده حتماً باید یک چیزی را بکار ببرد که تحقق را درست بکند چون تحقق مساوق با ایجاد است. در عبارت نائینی خواندیم که تحقق و تلبس، فعل مضارع و فعل ماضی که گاهی به تلبس نظر دارد. ایشان می گوید خب تعبیر خوبی بود که دیروز در مکاسب خواندیم، در احکام تلبس مورد نظر است لذا به فعل مضارع می آورد، در عقود تحقق معتبر است

و لذا به فعل ماضی می آورد، هیئت دخیل است به این معنا که مناسب با آن معناست، دخالت هیئت یعنی می خواهد بگوید آن مناسب با تحقق نیست پس هیئت دخیل است به این معنا که نه این که می خواهد در نظر بگیرد که بعد، چون مناسب با آن است. در حقیقت مال او نبوده. آنی که با تلبس مناسب است فعل مضارع است، نه این که فعل مضارع در تلبس بکار برده شده، آنی که با عقود مناسب است تحقق است، تحقق هم در لغت عربی با جمله فعلیه ای است که فعل ماضی باشد، آن را آوردند این جا بکار بردند.

علی ای حال اللفظ میرز له فی الخارج لا أنه موجد له فوجوده بید المعتبر وضعا و رفعا. بله وجودش به ید معتبر است لکن کیفیت اعتبار. فله أن يعتبر الوجوب علی ذمه احد

صد هزار بار هم اعتبار بکند ارزش ندارد. وجوب نمی شود اصلا.

البته وجوب یک عنوانی است که یک نوع طلب الزامی است که حالا آیا بسیط است و یا مرکب است و تحلیلش چی توش خوابیده آن بحث دیگری است.

و له أن لا يعتبر

و لذا ما عرض کردیم اگر بخواهیم تحلیل لغوی بکنیم بیشتر مناسب کلمه الزام را بکار ببرد، چون وجوب اصطلاح قانونی است، این که مرحوم سید مرتضی هم می گوید صیغه افعال دلالت بر وجوب نمی کند حق با ایشان است یعنی صیغه افعال در اصل لغت عرف دلالت بر وجوب نمی کند، در اصطلاح قانونی الزام می شود وجوب و إلا چون اینها اشکال می کنند که در اصل لغت اصلا وجوب نیست، بله وجوب به معنای اصطلاح قانونی در اصل لغت نیست، لغت یعنی عرف عام اما آنی که در عرف عام هست الزام است. این دو تا با همدیگر خلط نشود. آن الزام که در عرف قانونی می آید طبعا حدودش مختلف می شود. نکاتش مختلف می شود، نکته واحد ندارد مثلاً ممکن است که در یک عرف قانونی بره باشد، در یکی نباشد، در یکی تکرار باشد و در یکی نباشد و إلى آخره. این عرف قانونی است که حدود وجوب را کم و زیاد می کند یا حدود الزام را و إلا ایشان می گوید يعتبر الوجوب. بهتر بود الزام، علی ذمه احد.

و له ان لا يعتبر

عرض کردم این ذمه هم مبنی بر این است که ما در باب وجوب، حالا به تعبیر ایشان قائل به ذمه باشیم. من چون اینها را چند بار شرح دادم دیگه تکرار نکنیم. عرض کردیم در باب وجوب یک تصویری هست که هیچی نیست جز بعث. اصلاً به ذمه نظر ندارد. ذمه را نگاه نمی کند و تصور دیگه هست که ذمه است، ببینید چون ذمه این اعتبار کرده در ذمه، دقت بکنید! حالا که در ذمه اعتبار کرده چون اعتبار است ممکن است انحای تصور ذمه بشود، یعنی ذمه یک تصور واحد نیست، مثلاً تصور بکند در ذمه به نحو صدور، یعنی گفت مثلاً آب آوردم را، آوردن آب را تصور می کند در ذمه زید به نحوی که از او صادر بشود، عرض کردم ذمه هم اصطلاحاً یک نوع عنوان انتزاعی است که بین شخص و یک عملی یا یک مالی قرار می دهیم. اصطلاحاً ذمه به این می گویند، یک تصویری که بکنیم بین این کتاب و بین خود من، این را در ذمه گرفتم این اصطلاحاً این است یعنی بعبارۀ آخری یک رابطه ای بین شخص و بین مال پیدا می شود، یا یک جسم، فرق نمی کند، شیء خارجی، اصطلاحاً این رابطه را ذمه می گویند، این که ایشان در ذمه است چون اعتبار است، اعتبار حد محدود ندارد.

ذمه هم باز چند جور تصویر می شود. الان مثلاً دو جورش را گرفتیم. بقیه اش را می توانیم تصور بکنیم، چون آن بحثی است که انحای تصور ذمه را، چون اعتبار است، طبق آثار. فقط عرض کردیم در باب اعتبارات اثر را در نظر بگیرید. و در باب اعتبارات آثار را در نظر بگیرید و در باب آثار هم مقبولیت را در نظر بگیرید نه معقولیت چون همه جورش معقول است. فغیر معقول، این درست نیست، در بحث اعتبارات غیر معقول را بکار نبرید، در بحث اعتبارات مقبولیت است یعنی این در عرف عقلانی و در عرف قانونی مقبول باشد. یک امر غیر متعارف و یک امر عجیب و غریبی نباشد که سر و تهش به هم نخورد و لذا اگر بخواهد یک چیزی را قرار بدهد که معقول نیست این واقعا صدق عقد بر او مشکل است مثلاً، همین تازگی از من پرسیدند که خانمی را عقد موقت کردند دویست ساله، خب این اصلاً غیر معقول است، یعنی مقبولیت ندارد، معقول است برای انسان تا دویست سال اما این مقبولیت ندارد. ذکر مدت این را نمی گیرد، لابد من اجل معلوم من شرط معلوم إلى اجل معلوم شامل آن نمی شود.

آن وقت این ذمه گاهی اوقات شما در وجوب اصلا ذمه را نمی بینید، من فکر می کنم آقای خوئی قائل به بعث باشد، حالا ایشان تعبیر به ذمه کرده، حالا مقرر شاید نوشته و إلا در باب وجوب اصلا ذمه مطرح نیست، تحریک طرف است، آنی که هست این می خواهد این را راه بیندازد، تحریک طرف. حقیقت امر تحریک طرف است. طلب به این معناست که این را راه بیندازد یا به قول آقایان ایجاد داعی بکند که این عمل را انجام بدهد. آب بیاور ایجاد داعی بکند که آب بیاورد. خودش داعی برای آب آوردن انگیزه ای نداشت. لکن وقتی گفت آب بیاور برای او ایجاد انگیزه کرد. یکی این است و یکی هم این است که یک رابطه ای بین شخص و بین این عمل ایجاد می کند، این اسمش ذمه است، اگر رابطه ایجاد شد اسمش می شود ذمه. آن وقت این ایجاد رابطه چون اعتباری است انحای ذمه را می شود تصور کرد مثلاً ذمه باشد به نحو صدور، یعنی این فعل را در ذمه او دیده. این نسبت را بین این فعل و او ایجاد کرده لکن به مقدار صدور، به این معنا که از او صادر بشود، خب طبیعتاً اگر این جور شد به قول ایشان قضا به امر جدید نیست، این فقط صدور است. ممکن است در ذمه او هم به نحو ثبوت باشد نه به نحو صدور.

یکی از حضار: از کجا بفهمیم؟

آیت الله مددی: تحلیل عرفی است؛ یکی عرف و یکی لغت قانونی، یکی این که ممکن است در ذمه او ببیند به عنوان ثبوت، اگر به عنوان ثبوت دید ولو خارج وقت شد باید انجام بدهد، ولو انجام نداد وادارش بکند، ولو یک کسی دیگری بیاید او را وادار بکند که انجام بدهد چون این ثبوت است در ذمه او ثابت است. و تا انجام نداده، مثل علی الید ما اخذت حتی تودی، این چیزی که تو از مردم غصب کردی این روی دست توست. این هست تا وقتی پرداختش نکنید، هنوز پرداخت نکردی و رد نکردی این روی دست تو هست. این ثبوت است. علی استعلا این جا ثبوت است. یعنی صد سال هم طول کشید این هنوز روی دست توست. تا رد نکنی از دست تو برداشته نمی شود. این ثبوت است. اگر تکلیف به این تعبیر آمد ثبوت است و لذا هم عرض کردیم عده ای معتقدند اصولاً تکالیف مالیه طبیعتاً ذمه است، طبیعتاً.

.....

به خلاف تکالیف بدنیّه مثل صلوٰه و صوم و حج و اینها اما مثل زکات، مثل خمس و بلکه مثل کفارات، چرا؟ چون این بحث قانونی است دیگه، اصولاً جایی که تکلیف به مال می خورد مراد ذمه است. صدور مراد نیست، ثبوت مراد است. آن وقت شاهدش و نتیجه اش این می شود که اگر کسی کفاره ای برایش ثابت شد شخص دیگری تبرع بکند درست است. اما اگر کفارات را هم، حالا باب زکات دارد خذ من اموالهم صدقه، ان الله جعل فی اموال الاغنیاء فلان، خمس هم چون نسبت مشاع دارد، فإن الله خمسّه، چون نسبت مشاع دارد، نسبت مشاع با ملکیت و ذمه می سازد، با ثبوت می سازد. در آنجاها قائل بشویم که تعلق ذمه دارد اما در مثل کفارات تکلیف صرف باشد. این که کفارات تکلیف صرف باشد یا ذمه باشد یا تکلیف، این اثرش این است که آیا اگر شخص کفاره ای به گردنش بود شخص دیگری می تواند تبرع بکند یا نه؟ ظواهر عباراتشان این است که می شود تبرع کرد. این که خود بنده اشکال کردم. این پیش ما مشکل بود. علی ای حال مرحوم سید در عروه هم در اباحت صوم در بحث کفارات دارد.

مسئله دیگه هم این که اگر فوت کرد از عین مالش بدهند، یعنی تعلق به ذمه مثل بقیه دیون می شود که باید پرداخت بشود.

بنا بر این که تکلیف صرف باشد دیگه لازم نیست پرداخت بشود.

یکی از حضار: در خمس هم می شود کسی از جای دیگری بدهد؟

آیت الله مددی: بله فرق نمی کند چون ذمه است. البته در مثل خمس و زکات یک بحث سومی هم دارد، پس یک بحث تکلیف صرف است، یک بحث تکلیف و ذمه در مسائل مالی، یک بحث این است که تکلیف و ذمه و عین،

یکی از حضار: عبادی بودنش چه؟

آیت الله مددی: آن بحث دیگه است.

در باب خمس و در باب زکات بنایشان به عین هم هست، مخصوصاً در باب خمس. حالا عین باز هم چون تعلق به عین هم انحاء دارد، عین به عنوان مالیت که آقای خوئی قبول کردند. عین به عنوان عین حقیقی خودش که بعضی ها قائل به این هستند که اگر کسی خمس نداد خمس مالش اصلاً از ملک او نیست، از ملکش خارج می شود لذا بعضی ها یک محاسبه ای کردند که اگر یک شخصی در طول

عمرش خمس نداد در طی چند سال خمس اضافه می شود، عین مالش می شود. یک کسی گفت من محاسبه کردم سیزده سال طول کشید تمام مالش خمس می شود. کلا دیگه تمام اموالش از ملکیت خارج می شود. در طی سیزده سال تمام مال او از ملکیتش خارج می شود. علی ای حال این هم راجع به این. پس بنابراین در تکالیف.

البته در باب کفارات کسی قائل به عین نداریم، اشتباه نشود. در باب کفارات یا تکلیف صرف است یا تکلیف و ذمه. شاید از بحث اصولی لطیف دار باشه، بیشتر محل حاجت باشد. علی ای حال این مطلب را خوب دقت بکنید!

نکته اش این است که وجوب یا تکلیف یا مثلاً جعل انحای مختلف دارد، تصورات مختلف دارد. آنی که الان برای ما مهم است لفظ را نگاه می کنیم طبق همان لفظ، مثلاً گفت خذ من اموالهم، مثلاً آقای خوئی مثال دیگری را در باب نذر مالی ایشان معتقد است تکلیف صرف است لذا مشهور بین علما این است که اگر کسی چهل راس گوسفند داشت و سال برای او گذشت در اثنای سال نذر کرد یکیش را مثلاً برای حضرت عباس قربانی کند روز هفتم محرم. فرض کنید سه ماه، چهار ماه این گوسفند نذر کرده بود. بعد به اصطلاح سال شد مشهور گفتند زکات تعلق نمی گیرد چون این با نذر خارج شده، ملکیت بر آن ندارد و لذا سال بر چهل تا نگذشته، زکات ندارد. آقای خوئی می فرمایند نه زکات دارد چون به هر حال نذر تکلیف است. دقت بکنید! نذر تکلیف است که تو وفای به نذر بکنی، ربطی به عین ندارد. عین خارجی متعلق نذر نمی شود، ربطی ندارد. نذر کرده یک گوسفند را روز نهم پیش ایرانی ها، پیش عراقی ها روز هفتم، روز هفتم یا روز نهم تاسوعا برای حضرت عباس سلام الله علیه ذبح بکند.

پس بنابراین آقای خوئی می گویند تکلیف است، اگر تکلیف شد با عین مال ربطی ندارد.

حرف آقای خوئی این است که ما کان من نذر لله فف به، وجوب وفاء داریم، وجوب وفا معنایش این نیست که این حیوان از ملک او خارج شده، روشن شد؟

لله علی این که برای خدا قرار داد پس خارج شد، ایشان می گویند با لله نذر محقق می شود، بعد از تحقق نذر وفای به نذر داریم نه مسئله ملکیت.

عرض شد که ببینید این به چه چیزی بر می گردد؟ اولاً چون ایشان ادله نذر را تاسیسی و شارع گرفتند. این نظر طرف مقابل که نظر بنده هم باشد ادله نذر امضائی است چون نذور در زندگی بشر بوده، قبل از اسلام، سال های سال، نذر کلیسا می کردند، نذر معبد می کردند، نذر کاهن می کردند و اِلِی ما شا الله. در همان آیه هم هست ولیوفوا نذورهم. اصلاً نذر یک امر متعارف در زندگی بشر بوده. آنی که شارع آمد تصرف کرد گفت نذر به غیر خدا باطل است و فقط لله باشد. نه این که یک مفهوم جدیدی را در باب نذر آورد، مفهوم جدیدی را نیاورد.

بعد در آیه دیگره قالوا هذا لله و هذا لشركائنا، خوب دقت بکنید! هذا لله، هم لام آمده و هم کلمه شریک. کلمه شریک دلالت بر ملکیت عین می کند، شریک. پس تصور متعارف عرب جاهلی این بود که با نذر مال بت می شود. هذا لله و هذا لشركائنا، ل، این نکته فنی را دقت کردید.

پس ایشان به این نکته فنی فف به در آوردند تکلیف، نکته لفظی. ما از کلمه لله و لشركائنا، نه بنده، دیگران هم در آوردند که این جا، البته تمسک به آیه الان در کتب فقهی در ذهنم نیست، در این کتاب المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام در باب نذر و حقیقت نذر عند الجاهلین یک بحثی دارد که آنجا از این آیه استفاده می کند. الان در ذهنم نیست که در کتب فقه این حکم، این در اول زکات عروه است. در ذیل این حکم که اگر نذر کرد چرا مثلاً زکات بهش تعلق می گیرد. گفتند با نذر خارج می شود اما یادم نمی آید که تمسک به آیه کرده باشند. این توضیحش هم عرض بکنم. غرض این که استفاده شده از این تعبیر که در تصور جاهلی که قبل از اسلام بود نذر تملیک است، لله و لشركائنا، هم لام دارد و هم شریک، شریک در مال تصور می شود. ظاهراً که ملکیت است.

حالا پس دقت بکنید فله أن يعتبر الوجوب علی ذمه احد، این توضیح دادم که اگر می خواهد بحث لغوی بکنند له أن يعتبر الالتزام، الزام هم یک مفهوم نسبی است که علی ذمه احد، این ذمه را هم توضیح دادم، این مبنی بر این است که ما در باب اوامر و در باب وجوب بحث تنها نباشد، ذمه هم باشد. البته ایشان چون قائل به این که قضا به امر جدید است عاداتاً ذمه را به نحو صدور می گرفته است نه به نحو ثبوتی. چون ذمه هم باز تصورات مختلف دارد. یک روایت واحده ای داریم که صحیح حلبی است إذا خل الصلوة و دخل الوقت

فصلها لوقتها فإن الصلوة دينٌ، این تعبیر در جای دیگه نیامده است. من در این روایت حلبی دیدم. جای دیگری ندیدم. فإن الصلوة دينٌ، این تعبیر مشعر به ثبوت ذمه است. دین چون در ذمه می ماند. اگر این تعبیر که الان فقط در روایت واحد است چون مثلاً در آن جا در باب حج دارد که پدر من نمی تواند پیغمبر می فرماید آرایت، چون چند جور متن دارد، متن های متفاوت عجیبی دارد، خود بخاری این حدیث را این قدر تشقیق و تقطیع کرده که از جاهای مختلف و متون مختلف است. آرایت لو كان علی ابیک دینٌ أء کنت قاضیته، قالت نعم، فقال رسول الله دین الله احق أن یقضی، در آن حدیث معروف از حج تعبیر به دین شده و لذا مشهور این است که در ذمه است و باید انجام داده بشود. بعد هم اگر فوت کرد باید از اصل مال قضا بشود. این جا در این روایت حلبی از صلوة تعبیر به دین شده، إذا دخل الوقت فصلّ حال وقتها فإن الصلوة دينٌ، اگر این روایت را بگیریم در می آید که مثلاً قضا هم به امر اول است، امر جدید نمی خواهد. دین یعنی ثبوت در ذمه،

و له ان يعتبر ملكیة مال لشخص و له ان لا يعتبر ذلک و هكذا.

البته این اجمالاً درست است

و اما الاعتبارات الشرعیة أو العقلائیة فهی و ان كانت مترتبة علی الجمل الإنشائیة، إلا ان ذلک الترتب انما هو فیما إذا قصد المنشئ معانی هذه الجمل بها لا مطلقاً،

این مطلب درست است لکن نکته همه اینها همان می شود که در باب انشاء نظر به ماده است، به هیئت نیست.

یعنی ماده را در نظر گرفتند ولی مصبش آن نیست، مصبش ایجاد است. این ایجاد روی ماده برده و لذا هم عرض کردیم حکم داریم

متعلق، متعلق المتعلق. دیروز عرض کردیم در بحث مکاسب، مصب کلام حکم است لکن متعلق حکم، حکم بدون متعلق نمی شود.

و المفروض فی المقام ان الکلام فی تحقیق معانیها، و فیما یترتب علیه تلک الاعتبارات.

و بتعبیر آخر ان الجمل الإنشائیة و ان كانت مما یتوقف علیها فعلیة تلک الاعتبارات و تحقیقها خارجاً

امور اعتباری دو چیز ندارند، ثبوت و اثبات ندارند. این امور حقیقی است که ثبوت و اثبات دارد. امور اعتباری ثبوت و اثبات ندارند.

ثبوت امور اعتباری عین اثبات است. اگر شما گفتید تحققش به لفظ است ثبوتش هم به لفظ است. تحققش با وجودش فرق نمی کند. بله

اگر شما گفتید الان مثلاً ساعت دوازده است و ساعت دوازده بود یا نبود این درست است چون ثبوت و اثبات دارد.

و لكن لا بما انها ألفاظ مخصوصة، بل من جهة انها استعملت في معانيها. على ان في كل مورد من موارد الإنشاء ليس فيه اعتبار من

العقلاء

به نظرم این را پشت سرش چاپ کرده، به نظرم این باید علی یک جمله جدیدی باشد، حالا این چاپی که نسخه من دارد پشت سرش

است، همین نسخه نجف هم است. به ذهنم آمد این باید جدید باشد. پشت سر هم شاید امروز چون ملانقطی شدید و دقت کردیم دیدیم

معنای محصلی ندارد این عبارتی که ایشان فرمودند معنای محصلی ندارد لذا به ذهن آمد که این علی وجه دیگری باشد، نکته دیگری

باشد. پس در این چاپ جدید مراعات کرده است.

على ان في كل مورد من موارد الإنشاء ليس فيه اعتبار من العقلاء أو من الشرع

اعتبار عقلائی یا شرعی. ظاهراً ایشان بین اعتبار عقلائی با مفهوم اعتبار خلط فرمودند. می گوئیم اعتباری است یعنی نبوده و ایجاد کرده،

اعتباری به این معناست، نه این که باید یک اعتبار شرعی و عقلائی باشد. اگر گفت هل زيدٌ قائمٌ با همین تفهیم استفهام را ایجاد کرده

است. نمی خواهد اعتبار عقلائی باشد. چه این که ایشان اشکال در استفهام و ترجی و تمنی. این دیگه شان ایشان نبود.

مراد از اعتبار نه این که عقدی باشد، وجوبی باشد، حرمتی باشد، مراد از اعتبار یعنی چیزی که نبوده و شما آن را، چون هل زيدٌ قائمٌ

مفهوم استفهام را در نسبت جمله بکار برده است. زيدٌ قائمٌ و لذا اگر این را به صورت جمله خبریه بگویند آن توش این معنای انشاء

نخواهیست است مثلاً اسئلك عن قيام زيد، این جا فعل به معنای خودش بکار برده شده است اما اگر گفت هل زيدٌ قائمٌ می خواستند بین

این دو تا فرق بگذارند. مثل همان که گفتیم ابتداء السير البصرة، همان حرف هایی که در معنای حرفی گفتیم، چیز تازه ای نیست. ابتداء

السير البصرة، سرت من البصرة، این جا این طور است یعنی مرادشان این است که چون این استفهام را با حرف بکار برده و حرف یک

معنای اندکاکي در اطراف دارد و در این جا منک در نسبت است، یعنی این نسبتی را که بین زید و قائم داده محل سوال است. این را ایجاد کرد، از این جهت بهش می گویند اعتباری، انشاء، انشائیتش به این است. اما اگر گفت اسئلک یا گفت سالتک امس، دیروز من این سوال را کردم، این جا زمان دارد، حساب دارد و جنبه اخباری دارد.

إذا عرفت ذلك فنقول: قد ظهر مما قدمناه

خیلی ملانقطی شدیم، در فنقول جای دخول فاء نیست. چون این فاء رابطه است و موارد خاص دارد.

قد ظهر مما قدمناه ان الجملة الإنشائية بناء على ما بيناه من ان الوضع عبارة عن التعهد و الالتزام النفساني - موضوعه لإبراز

جمله برای ابراز وضع نشده است. از ایشان تعجب است. با تکلم شما ابراز تحقق پیدا می کند، جمله وضع نشده است. تعجب است!

موضوعه لإبراز أمر نفساني خاص، فكل متكلم متعهد بأنه متى ما قصد إبراز ذلك يتكلم بالجملة الإنشائية

عرض کردیم بنا بر مسلک التزام و تعهد چهار تا تعهد است، دو تایش تفهیم است و دو تایش تفهم است. دو تایش از متکلم است و دو

تایش از مخاطب است. ایشان فقط یکی را گرفتند و آن از طرف متکلم است. اگر ما مسلک تعهد را قبول کردیم قوام مسلک تعهد به

چهار تا تعهد است. دو تا از مخاطب و دو تا از متکلم، دو تا تفهیم. دو تا تفهم. و به همان ترتیبی که عرض کردیم.

مثلا إذا قصد إبراز اعتبار الملكية يتكلم بصيغة بعث

این این طور نیست اعتبار ملکیت به صیغه بعث نیست. اعتبار ملکیت به دست شخص نیست اصولا، به دست قانون است. این که ایشان

انجام می دهد تملیک است، قانون حکم به ملکیت می کند و اصولا انسان نمی تواند خودش فی نفسه انشای ملکیت بکند، این هم تعجب

است. این هم تساهل است. بله یک چیزی را که انسان می تواند خودش انجام بدهد ملک واقعی و حقیقی است مثلا این سیب را در

دستش بگیرد، ملک به معنای سیطره. این را می تواند اما ملک اعتباری تابع اعتبار معتبر است. دست این شخص نیست. شخص بماهو

شخص حق اعتبار ندارد. خوب دقت بکنید. نمی تواند بگوید این ملک من است. این ملک من نیست. حق ندارد چنین کاری را بکند.

اصلاً این در اختیار او نیست، این که ایشان نوشته اعتبار ملکیت، این را یک بار دیگر هم در عبارات ایشان خواندیم که اعتبار ملکیت

به صیغه بعث و ملکت، هر دوی این ها روشن نیست.

و إذا قصد إبراز اعتبار الزوجية ببرزه

مراد از زوجیت یعنی علقه زوجیت در وعای اعتبار.

بقوله زوجت أو أنكحت و إلى آخره.

فتحصل، این که ایشان گفته اختلاف با دواعی در کفایه است این درست نیست.

یکی از شواهد این که معنای انشاء و اخبار یکی نیست کان لازم أن یصح استعمال الجملة الاسمية فی مقام الطلب

پس باید بگوییم که جمله اسمیه هم در مقام طلب

كما یصح استعمال الجملة الفعلية فيه

عرض کردیم نکته صحت به معنای معقولیت هست، مشکل ندارد اما صحت به معنای مقبولیت نیست، خلط بین مقبولیت و معقولیت

شده. چرا؟ چون در لغت عرب در جمله اسمیه ثبوت است. این با طلب مناسب نیست. حدوث مناسب است. فعل با حدوث مناسب است.

نکته اش این است.

کان لازم بان یقال المتکلم فی الصلاة معید صلاته

چه اشکال دارد؟ اشکال این که معقول نیست نه.

كما یقال انه یعید صلاته أو انه إذا تکلم فی صلاته أعاد صلاته، بعد ایشان فرمودند این اصلاً درست نیست.

مع انه من أفحش الأغلاط

حالا من نفهمیدم چرا. مقرر هم خدا حفظش بکند.

ضرورة وضوح غلطية استعمال «زید قائم» فی مقام طلب القيام منه

باید عرفی هم باشد، بگوید زید خارج و زید قائم. در فارسی اگر بگوییم زید خارج، یعنی خارج شو، ممکن است بنویسید در تقدیر است

اما در عربی می آید العاریة مردودة آن يجب ردها،

فانه مما لم يعهد فی أى لغة من اللغات.

هم غلط است و هم معنوی! و از ایشان تعجب است. ایشان زبان ترکی و فارسی و عربی بلد بود. بقیه لغات را اطلاع! این دیگه غلط

چاپخانه است. نه شان مقرر است همچین مطلبی را بنویسد و نه شان مرحوم استاد.

نعم يصح إنشاء المادة بالجملة الاسمية

طلب نمی شود اما مثلاً أنت حر ایجاد حریت، این را قبول می کند. دیروز هم در عبارت نائینی در شرح مکاسب خواندیم در مثل أنت

حرّ، هند طالق، بله می شود، طلب نمی شود.

بعد ایشان راجع به اسمای اشاره بحث کردند که بحث آن در معانی حرفی گذشت دیگه تکرار نمی کنیم. یک بحث دیگه هم از کفایه

مطرح کردند که معنای مجازی به طبع است یا به وضع است؟ خود کفایه گفته به طبع است. آقای خوئی در شرحش یک شرحی دادند

و بعد نوشتند مشهور گفتند به وضع است. من هنوز اصلاً نزاع را نفهمیدم چنین نزاعی اصلاً وجود داشته باشد. یک چیزی در کتب بیان

هست که یا مجاز است و یا کنایه است یا صریح است یا تصریح است یا مجاز است یا حقیقت است، آن وقت مجاز هم یا مجاز مرسل

است یا استعاره است، مجاز مرسل هم ۲۵ علاقه است، علاقه عول و اینهاست. شاید آنها فهمیدند که اگر بخواهیم مجاز بگوییم باید در

این ۲۵ تا باشد مثلاً، حالا من همچین مطلبی را نفهمیدم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين